

مهدی ذاکریان*

آمریکا: از جهانگرایی تا رویارویی با تروریسم جهانی

مقدمه

تا پیش از انفجارهای تروریستی یازدهم سپتامبر، بدنه نظام بین‌الملل به شدت تحت تأثیر فرآیند جهانی شدن قرار داشت. فرآیند جهانی شدن با سرعت و پیامی به حرکت درآمد که ارزشها و اصولی را در درون نظام بین‌المللی به وجود آورد و به سمت و سویی پیش رفت که بسیاری از ناظران، آن حرکت را به آمریکایی شدن جهان تعبیر کردند. اندرو سالیوان Andrew Sullivan در مقاله‌ای تحت عنوان «قرن بیست و یکم متعلق به آمریکاست» نوشت: ما بیش از هر نسلی در جهان تحت سلطه آمریکا به سر می‌بریم. آمریکا می‌تواند هر کشوری را که قصد به چالش کشیدن فن‌آوریهایش را داشته باشد به وحشت اندازد.^۱ این تعبیر که از سوی برخی از نخبگان فکری و اجرایی در نقاط مختلف جهان ارایه می‌شد، ایالات متحده آمریکا را از تبدیل شدن به هژمون برتر جهانی مسرور و مشعوف کرده بود. به همین دلیل، برخی از پژوهشگران، استراتژیها، برنامه‌ها و اقدامات جهانی ایالات متحده آمریکا را به سیاستهای برتری جویانه آمریکا تعبیر می‌کردند. این موضع فعال که در حوزه اقتصاد از آن به بازار آزاد یا اقتصاد بازار Market Economics تعبیر می‌کنند و در حوزه سیاست آن را دموکراسی و حقوق بشر می‌نامند؛ در حوزه فرهنگ به گسترش سینمای هالیوودی و موسیقی مردمی (پاپ) انجامید و بازتاب ارزشهای جهانی و یکسان‌سازی فرهنگی خود را در نوع رفتار، آداب

* دکتر مهدی ذاکریان، مدرس روابط بین‌الملل در دانشگاه و پژوهشگر در مسایل حقوق بشر است. مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی، جلد دهم، ۱۳۸۱، ص ۱۴-۱.

فردی و اجتماعی و حتی پوششهای جوانان نشان داد. در حوزه نظامی نیز کنترل تسلیحات کشتار جمعی و عدم توان دیگر قدرتهای بزرگ مانند روسیه و چین به وارد شدن در یک مسابقه تسلیحاتی با ایالات متحده آمریکا، برتری قاطع این کشور در حوزه نظامی را در پی داشت، اما به یکباره با عملیات غیرمتعارف و تکاندهنده یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، این کشور از موضع برتر و فعال به جایگاه انفعال و واکنش کشیده شد. این امور، زمینه ساز طرح پرسشهایی بسیار مهم در متون روابط بین الملل شده است. چرا ایالات متحده آمریکا از موضع برتر جهانگرایی Globalism به یازدهم سپتامبر رسید و در موضع واکنش و پاسخ به تروریسم جهانی قرار گرفت؟ نخبگان اجرایی وحشت زده ایالات متحده در پاسخ به وضعیت پیش آمده پس از یازدهم سپتامبر چه می توانستند انجام دهند؟ سناریوهای متصور و انتزاعی پاسخ به حمله های تروریستی چیست؟

این نوشته در زمینه پرسشهای بسیار اساسی و مهم فوق، ضمن اشاره به اقدامهای ایالات متحده آمریکا در پاسخ به حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، این فرضیه را مدنظر قرار می دهد که عامل اصلی در روند انتقال از پروژه از پیش برنامه ریزی شده جهانگرایی به وضعیت ناخواسته مقابله فوری با تروریسم جهانی را باید در عدم رفتار واحد و یکسان ایالات متحده نسبت به پارامترهای مادی و معنوی جهانگرایی و همچنین برتری جویی این کشور جست و جو نمود. به همین دلیل، نخبگان علمی و فکری ایالات متحده سعی می کنند با حفظ سلسله مراتب علمی و بررسی عالمانه، نخبگان اجرایی این کشور را در تصمیم گیری و اقدام در مقابله با چالش جهانی عملیات تروریستی یاری کنند. بر همین مبنا، شیوه های مبتنی بر محاسبه و پژوهشهای میدانی، گزینه اصلی خشکاندن ریشه های تروریسم ضدآمریکایی و بازبینی در سیاست گذاریهای خارجی این کشور است.

آمریکایی شدن

دوران پس از جنگ سرد^۲ به تعبیری دوره جهانی شدن ارزشهای مطلق آمریکایی محسوب می شود، زیرا در این فرآیند، اصول و پارامترهای مورد علاقه ایالات متحده - که سعی

در همه گیر کردن آن و انتقال آن داشت - فراگیر شده و به اجرا در می آید. به همین منظور تئوری سازی در این زمینه از سوی نظریه پردازانی مانند فرانسیس فوکویاما با عنوان «پایان تاریخ» صورت می پذیرد: «آنچه ما شاهد آن هستیم پایان جنگ سرد یا گذر از دوره ویژه ای از تاریخ پس از جنگ نیست، بلکه پایان تاریخ نیز هست؛ یعنی نقطه پایان تطور ایدئولوژیک بشریت و جهانی شدن دموکراسی لیبرال غربی به مثابه شکل نهایی دولت بشر»^۲ و این پیروزی ایدئولوژیک ایالات متحده در بستر کاربردی خود موجب می شود تا وی - فرانسیس فوکویاما - این دوره را عصر هژمونی آمریکا بنامد^۴ و این هژمونی در نقش پلیس جهانی ایالات متحده از سوی آنتونی کوردزمن طراحی می شود. عامل اصلی نظریه پردازی به این سبک را باید در تواناییهای فرهنگی، نظامی، سیاسی و اقتصادی نظام آمریکایی جست وجو کرد که توانسته است در روبرویی با ایدئولوژیهای رقیب و نظامهای سیاسی، اقتصادی و نظامی رقابت جو، برتریهای عملی خود را به اثبات برساند؛ به گونه ای که تولید ناخالص داخلی ایالات متحده آمریکا، رقمی بیشتر از مجموع تولید ناخالص هفت کشور قدرتمند ژاپن، آلمان، روسیه، فرانسه، انگلستان، کانادا و ایتالیا است.^۵ این واقعیتها نشان از آن دارد که ابعاد سه گانه قدرت یعنی سیاست، اقتصاد و نظامیگری در مجموعه نظام بین الملل، عامل ترویج یک فرهنگ جهانی آمریکایی می شود. (شکل شماره ۱) با شمایی که از این شکل در ذهن بوجود می آید، فرآیند ادامه دار تحول در فن آوریهای اطلاع رسانی، رفاه اقتصادی، رشد فکری، حمایت جهانی از حقوق بشر و دموکراسی گسترده به گونه ای حرکت می کنند که به گسترش و تضمین برخی از هنجارهای مورد نظر ایالات متحده آمریکا منجر می شوند. به همین دلیل، پروژه ای به نام جهانگرایی طراحی می شود که پارامترهای اشاره شده فوق در آن قوت دارند. با توجه به اینکه فرآیند جهانی شدن در مکتب آمریکایی رشد یافته و از دل اقتصاد بیرون می آید و به تعبیر برخی از پژوهشگران، نمونه ای از لیبرالیسم فکری، سیاسی و اقتصادی آمریکا است.^۶ به همین دلیل نگرانی کشورهای جنوب و برخی از گروههای مخالف این فرآیند از سلطه آمریکا بر نظام بین الملل نمود پیدا می کند که این نگرانی نه در ماهیت چپ آن گروهها یا صرفاً وحشت از آسیب حاکمیت حکمرانان این

کشورها، بلکه یکی از علت‌های مهم آن می‌تواند در ناتوانی در سهمیم بودن در این فرآیند باشد که از عدم توان رقابتی با هژمون مسلط بر این فرآیند؛ یعنی ایالات متحده بر می‌خیزد، زیرا در دهکده جهانی، کشورها و گروه‌هایی به تولید موفق اخبار و اطلاعات دست می‌یابند که از ابزارها و فن‌آوری‌های پیشرفته‌تری برخوردارند. به عبارت دیگر، تکنیک و دانش سخت افزاری Hard Science ماهیت رفتار و دانش نرم افزاری Soft Science را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد که پیرو آن، ذهن بشر و ارادهٔ افراد در یک ارادهٔ برتر جهانی ذوب می‌شود. نتیجه این امر آن است که مفهوم آمریکایی شدن، صرفاً بر علایم تجاری مانند مک دونالد و کوکاکولا محدود نمی‌شود. بلکه در گستره‌ای وسیع‌تر صورت می‌پذیرد. مانند تعیین ساختار نظام بین‌الملل، اثرگذاری بر نظام جهانی و تصمیم‌گیری‌های کلان مسایل بین‌المللی، تغییر ساختار فکری نخبگان علمی در سطح جهانی، تولید دانش در جغرافیای فیزیکی و مجازی ایالات متحده و البته هنجارسازی به سبک آمریکایی و صدور آن به دیگر مناطق جغرافیایی و فرهنگی که همهٔ اینها از نشانه‌های واقعی آمریکایی شدن محسوب می‌شوند. بنابراین، تهدید و خطری به نام ساختار آمریکایی شدن را نه فقط در نوشیدن کوکاکولا‌های آمریکایی و میل کردن ساندویچ‌های مک در رستورانها، بلکه در نظام سیاسی کشورها، در ساختار اقتصادی و تعامل بازرگانی آنها، در ترویج شیوه‌های تولید و فرهنگ مصرف و در توجه به اطلاع‌رسانی می‌توان جست‌وجو نمود. این ویژگی با فروریختن دیوار برلین که به وحشت وقوع جنگ جهانی سوم پایان بخشید، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که تصور حمله به اروپا و آمریکا را باطل کرد و با تولید و توسعهٔ نیروهای نظامی و اسلحه به منظور نگاهبانی از دموکراسی و توجه به حقوق بشر تا فاجعه‌ای مانند بالکان تکرار نشود، قوت بیشتری می‌یابد.^۷ هنگامی که یک بازیگر بزرگ بتواند بر پایه توانایی‌های خویش، استانداردهای اقدام و بازیگری در محیط بین‌المللی را تعیین کند، بدون شک به موقعیت و جایگاه برتر، یعنی «هژمون» دست یافته است و چنانچه در این مقام، نسبت به پارامترهای اعلامی و استانداردهای موردنظر خویش، رفتار یکسان و واحدی نداشته باشد، آن هژمون در آینده با چالش‌هایی مواجه خواهد شد. ایالات متحده آمریکا با بهره‌گیری از توانایی‌های برتر خود، توانست مدعی هژمونی گردد و بر پایه این ادعا،

پارامترهای فرآیند جهانی شدن را با منافع جهانی آمریکا گره بزند، اما اقدامهای کارشکنانه همین کشور در فضای مذاکره‌های کیوتو، در مورد محیط زیست و گازهای گلخانه‌ای، اعمال فشار در شورای امنیت پیرامون مسایل عراق و اسرائیل، وضع تحریمهای یکجانبه از جمله داماتو و...، ترک قهرآمیز کنفرانس جهانی ضدنژادپرستی دوربان^۸ و به کارگیری معیارهای دوگانه در رفتار با کشورهایی که حقوق بشر را نقض می‌کنند، موجب شد تا کرسی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را در سال ۲۰۰۲ برای نخستین بار در تاریخ این کشور از دست بدهد و اندک زمانی بعد با چالش وسیعتری همچون حمله‌های تروریستی ضدآمریکایی مواجه شود تا جهانی شدن در مفهوم آمریکایی شدن آن در معرض تهدید قرار گیرد.

۵

تروریسم جهانی

اگر چه فرآیند جهانی شدن همواره مورد توجه و تأیید ایالات متحده آمریکا قرار گرفت، اما همواره به پیامدهای منفی آن نیز به نوعی توجه می‌شد. بیل کلینتون، رییس جمهور سابق آمریکا در همین زمینه اظهار می‌کرد: «فرآیند جهانی شدن، ما را در مقابل پاره‌ای از قدیمی‌ترین مشکلاتمان آسیب پذیر کرده است. تروریسم، قاچاقچیهای مواد مخدر و جنایتکاران سازمان یافته در قرن بیست و یکم، ما را با چالشهای امنیتی جدیدی روبه رو کرده اند.»^۹ بنابراین ترویج فرآیند جهانی شدن همراه با نگاهی به پیامدهای این فرآیند و تهدیدهای ضدآمریکایی، همواره مورد توجه بوده است. این توجه، سبب می‌شد تا برنامه‌ریزی در پروژه جهانگرایی، محاسبه‌های معقول و همه‌جانبه را به همراه داشته باشد، زیرا آسیبها و تهدیدهای فوری متوجه بازیگری خواهد بود که در همراهی این پروژه گامهای سنگینتری برمی‌دارد و منافع آن بازیگر، با منافع به دست آمده از این پروژه گره خورده و این پیوند به اندازه‌ای عمیق است که تهدید این پروژه، تهدید آن بازیگر محسوب می‌شود. بنابراین، از آنجا که فرآیند جهانی شدن یک فرآیند ادامه‌دار، گسترده و جهانی است، به همین دلیل، باید عملیات تروریستی علیه ایالات متحده آمریکا را از جمله حمله‌های هدفمند، دامنه‌دار و طولانی به حساب آورد؛ نه یک عملیاتی تاکتیکی، موقتی و محدود. به همین دلیل، عملیات

تروریستی علیه آمریکا در جهت یک واکنش استراتژیک به قدرت ایالات متحده آمریکا در فضای جنگ مدنی جهانی محسوب می‌شود.^{۱۰} البته ایالات متحده آمریکا طی سی سال گذشته، هدف یک سوم حمله‌های تروریستی جهان قرار گرفته بود که عموماً ریشه در حمایت این کشور از حکومت‌هایی داشت که غیر مردمی بوده و یا ریشه در دشمنان منطقه ای آمریکا داشت. این نوع تروریسم، در واقع، نوعی انتقاد یا تهدید به خشونت نسبت به ایالات متحده آمریکا بود تا از حضور خود در منطقه یا مداخله جویی خویش دست بردارد.^{۱۱} اما اکنون، ریشه‌های تروریسم ضد آمریکایی عمیقتر است، زیرا در زمان حاضر، قرار گرفتن این کشور در معرض تروریسم بین‌المللی، ریشه در تعهدات این کشور به مسایل جهانی دارد؛ از جمله دست بردن در نظم جهانی و تغییر ساختار نظام بین‌المللی و وادار کردن کشورها به پذیرش این نظام حاکم و استانداردهای ساختار بین‌المللی. این نوع سیاست‌گذاریها معمولاً موجب واکنش افراطیون نسبت به آن می‌شود، زیرا به نظر آنها، تلاش‌های آمریکا موجب منع تغییرات و تحولات سیاسی مورد علاقه مردم ساکن در سرزمینها و کشورهاشان می‌شود. این مسئله سیاسی، به همراه تنبیه‌ها و تشویق‌های اقتصادی و در نهایت با حضور نظامی آمریکا در برتری جویی بر بازیگرانی که استانداردهای این ساختار را رعایت نمی‌کنند و یا به منظور حمایت از رژیم‌های منطقه که خواست عمومی مردم ساکن در منطقه را مورد توجه قرار نمی‌دهند - اما با ساختار و استانداردهای هژمون جهانی هماهنگ هستند - در کنار هم قرار می‌گیرند تا عده‌ای با ابزاری به نام «تروریسم»، ایالات متحده را به ترک منافع خود در مناطق مختلف از جمله خاورمیانه وادار کنند^{۱۲} و اعتراض خود را نسبت به هژمون جهانی نشان دهند. در همین زمینه عده‌ای معتقدند آنچه به این نوع حمله‌ها دامن می‌زند، در برخی از سیاست‌های ایالات متحده همانند وضع تحریم‌های اقتصادی و مجازات کشورهایمانند عراق نیز دیده می‌شود که به گسترش احساسات ضدآمریکایی کمک می‌کند. بنابراین، نتیجه گرفته می‌شود که بدون توجه به برخی از منابع ایجاد تروریسم و ریشه‌های دیرینه آن، همانند جنگ خلیج فارس، حمایت از مجاهدین افغان پس از اشغال افغانستان از سوی شوروی^{۱۳} نمی‌توان به مطالعه و بررسی تروریسم ضدآمریکایی پرداخت. البته گفتنی است آنچه فرآیند تروریسم جهانی را تسهیل کرد

و امکان وارد آوردن یک ضربه اساسی بر پیکر به اصطلاح تنومند ایالات متحده را میسر کرد، بهره‌مندی گروه‌های تروریستی و تبهکاری از امکاناتی است که فرآیند جهانی شدن - پروژه‌ای که خود آمریکاییها طراحی و ترویج کردند - برای آنها به وجود آورد؛ به گونه‌ای که از اواسط دهه نود - دهه‌ای که کنت والتز آن را یک جریان مقطعی برای جهانگرایی نامید^{۱۴} - یک تروریسم جدیدی New Terrorism پدیدار شد که از توان تخریبهای جمعی برخوردار است. نمونه آن، بمب گذاری در مرکز دادوستد جهانی در سال ۱۹۹۳ و بمب گذاری سال ۱۹۹۵ اوکلاهاسیتی و همین طور انتشار گازهای سمی در متروی توکیو در سال ۱۹۹۵ و... است که جدیدترین نوع آنها در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ دیده شد.^{۱۵} به منظور موفقیت چنین حمله‌های تروریستی؛ عاملان این حمله‌ها از فن‌آوریهای بسیار جدید مانند اینترنت، مولتی مدیا و... بهره جستند.

وقوع چنین عملیات تروریستی که در بالا به آنها اشاره شد، موجب شد تا سیاست خارجی ایالات متحده از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به طور شگفت‌آوری تغییر کند.^{۱۶} این تغییر به نیاز آمریکا برای مدیریت ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم باز می‌گردد؛^{۱۷} ائتلافی که در یک واکنش فوری به تروریسم جهانی می‌باید به وجود آید و ایالات متحده مدیریت آن را به عهده داشته باشد، زیرا در این برهه، ایالات متحده نمی‌تواند بدون ائتلاف و به تنهایی عمل کند. بلکه برای مقبولیت و مشروعیت تلاش‌هایش نیازمند همراهی کشورهای دیگر با خود است. از زمان وقوع حمله‌های خارق‌العاده تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا به این نکته توجه داشت که برای مبارزه با تروریسم به همکاری بین‌المللی نیاز دارد. بنابراین، به این نکته توجه کرد که در تعیین یک گروه به عنوان گروهی تروریستی؛ همکاری با سازمانهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد به موفقیت این کشور کمک بیشتری می‌کند.^{۱۸} آمریکا به همین دلیل، فوراً شورای امنیت را با برنامه‌های خود هماهنگ کرد. صدور فوری قطعنامه شماره ۱۳۶۸ مورخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ شورای امنیت و قطعنامه شماره ۱۳۷۳ مورخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ در همین زمینه قرار دارد. بویژه در قطعنامه اخیرالذکر که واحدهای سیاسی را متعهد به پیش‌بینی تدابیری برای مقابله با تروریسم می‌کند از جمله: «... از دولتها

دعوت می کند که بی درنگ همراه با افزایش همکاری و اجرای کامل معاهدات بین المللی مربوط به تروریسم، در صدد جلوگیری و سرکوب اعمال تروریستی برآیند؛ ضرورت همکاری بین المللی دولتها را برای اتخاذ تدابیر موثرتر در جهت از میان برداشتن منابع مالی و محو کلیه زمینه های اعمال تروریستی، تشخیص می دهد...» همچنین در این قطعنامه با استناد به فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد از دولتها می خواهد که منابع مالی گروههای تروریستی را مسدود کرده و همکاریهای اطلاع رسانی را با دیگر کشورها برای جلوگیری از عملیات تروریستی انجام داده، به کنوانسیونهای بین المللی مربوط به تروریسم پیوسته و حتی از دولتها می خواهد تا ظرف نود روز از زمان پذیرش این قطعنامه به کمیته نظارت بر روند اجرایی این قطعنامه، گزارشی از اقداماتی که انجام داده اند ارایه کنند.^{۱۹} ایالات متحده سعی کرد تا بدین وسیله یک شبکه موثری از ائتلاف بین المللی را به وجود آورد.^{۲۰} در همین ائتلاف بین المللی است که ایالات متحده باید به تناسب تغییرات و تحولات، استراتژیهای جدیدی را در سیاست گذاری خارجی پیشه کند.^{۲۱} به همین دلیل، آمریکا سعی کرد از یک دیپلماسی یک جانبه به سوی دیپلماسی چند جانبه حرکت کند تا بتواند ائتلاف بین المللی موثری شکل دهد. به همین منظور، پرداخت بخشی از بدهیهای مالی آمریکا به سازمان ملل متحد از سوی کنگره و ... سرعت می گیرد. این پدیده، نشانگر آن است که آمریکا با چه سرعتی به سوی دیپلماسی چند جانبه گام برداشت.^{۲۲} وانگهی، کابینه بوش در برابر تروریسم به روشهای دیگری از جمله فشارهای دیپلماتیک، اقتصادی، مالی و مجازاتهای سیاسی و همکاریهای موثر حقوقی و جاسوسی دست زد. همین طور آمریکا به منظور نابودی بن لادن، شبکه القاعده و سرنگونی طالبان در نخستین مرحله دست به اقدام نظامی زد،^{۲۳} زیرا در اموری که این کشور منافع حیاتی دارد، نباید انجام عملیات یکجانبه نادیده گرفته شود. ضمن آنکه برای انجام برخی دیگر از عملیات، جلب حمایت بین المللی ضروری است. در ترتیبات چند جانبه گرا نیز توجه و احتیاط شرط اصلی است تا بتوان به صلحی پایدار در یک فضای ناامن دست یافت. همچنین، انجام برخی تاکتیکهای یک جانبه در اقناع دیگران به اینکه آن تاکتیکها برای منافع چند جانبه ضروری بود، مفید است. در همین زمینه، آمریکا سعی کرد تا ابتکارات

چند جانبه‌ای را که صرفاً به تأمین منافع دیگران می‌انجامد - و در مغایرت با ارزشهای آمریکا است - مورد توجه قرار ندهد. بنابراین، چند جانبه‌گرایی در جایی کارآیی دارد که آمریکا نمی‌تواند بدون کمک دیگر کشورها، بحرانها را مدیریت کند و چند جانبه‌گرایی به معنای همراه کردن دیگران به منافع عمومی و وسیعتر جهانی است. آمریکا در انتخاب میان تاکتیکهای چند جانبه‌گرا و یک جانبه‌گرا تحت تأثیر تصمیمهای مبتنی بر قدرت نرم افزاری و سخت افزاری خود است، این تصمیمها در مجموع به آنجا می‌انجامد که سیاست خارجی آمریکا در عصر اطلاعات جهانی باید به چند جانبه‌گرایی توجه بیشتری نشان دهد.^{۲۴}

گزینه‌های فوق، مؤید این نکته‌اند که واکنش آمریکا نسبت به تروریسم جهانی باید حساب شده، عقلایی و مبتنی بر محاسبه پیامدهای آن باشد؛ به گونه‌ای که در نخستین هفته پس از یازدهم سپتامبر جورج بوش هنگامی که از دشمنان سخن می‌گفت بر این نکته تأکید می‌کرد که مقصود او افغانها و مسلمانان نیستند، بلکه کسانی هستند که تبهکار نامیده می‌شوند.^{۲۵}

این موضعگیری به نوعی به منظور پیشگیری از تحریک افکار عمومی نسبت به ملت یا کشوری خاص بوده است.^{۲۶} بدون شک، این تصمیم و موضعگیری، نه از نوع تصمیمهای ناگهانی و شتابزده،^{۲۷} بلکه از نوع تصمیمهایی است که از فیلتر تصمیم‌سازیهای عقلایی عبور کرده‌اند؛ به گونه‌ای که سناریوهای گوناگون و قابل تصور در اقدام، پس از یک بررسی عمیق، گسترده و تطبیقی با بهره‌گیری از ذهن تعمیمی-تلفیقی و در نظر داشتن احتمالات، در ذهنی انتزاعی با محاسبه نسبی اقدامها، به مرحله فعل و اجرا درآمدند.

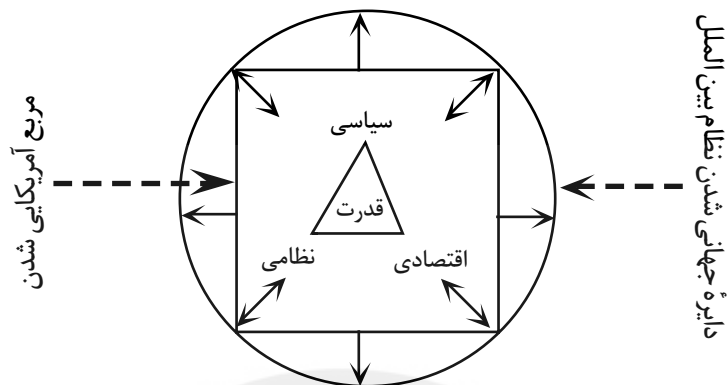
پژوهشگران آمریکایی و یهودی روابط بین‌الملل با انجام پژوهشهای پیمایشی و طرح پرسشهایی مهم سعی می‌کنند تا ایالات متحده در این جنگ سرد جدید از گذشته درس بگیرد و محکوم به تکرار اشتباهات تاریخی‌اش نگردد.^{۲۸} همین‌طور در تلاش هستند تا با تخمین و محاسبه درصد اسلامگراها در جهان، احساسات ضد آمریکایی را ارزیابی و محاسبه کنند که نمونه آن، کارهای پیمایشی دانیل پاییز در این مورد است^{۲۹} که البته براساس این پژوهشها دست به تصمیم‌سازی و تجویز محتاطانه استراتژیها می‌زنند. به عنوان مثال از ایالات متحده می‌خواهند، همان‌طور که جورج کنان در مقاله مشهور سال ۱۹۴۷ خود از آمریکا خواست که

سیاست مهار، نگهدارنده یا سد نفوذ Containment را در مقابل اتحاد جماهیر شوروی در پیش گیرد، امروز آمریکا به منظور جلوگیری از توسعه خشونت طلبان اسلامی نیز باید از سیاست نگهدارنده برای کنترل و مهار آنها بهره جوید.^{۳۰} این در حالی است که هنوز کارهای میدانی و پژوهشهای پیمایشی در مورد مسایل و بحرانهای بین المللی و یا حتی در واکنش به تصمیمها و استراتژیهای آمریکاییها از سوی پژوهشگران روابط بین الملل کشورهای جنوب صورت نگرفته است. به همین دلیل، بسیاری از تحلیلهای آنها از توجه به فاصله میان سطوح کلان، میانی و خرد تحلیل در روابط بین الملل بازمی ماند و حتی برخی تحلیلهای و جمع بندیها از تحولات خاورمیانه به گونه ای بر روی هم قرار می گیرند (Overlap) که پیامدهای آن به بدنه کلان نظام منتقل می شود. (شکل شماره ۲) در حالی که لازم است این تصمیمها در یک حالت منطقی با حفظ فاصله های لازم و در عین حال با داشتن ارتباط منطقی با یکدیگر در سطوح خرد (کشوری)، میانی (منطقه ای) و سطح کلان (جهانی) قرار گیرد که در عین اینکه در یک نقطه معین، این سه سطح به هم مرتبط هستند، فاصله های منطقی بین آنها نیز رعایت شده است. (شکل شماره ۳) ایالات متحده توانسته است در تنظیم استراتژیهای برخورد با تروریسم جهانی ضد آمریکایی مدل مطلوب شماره ۳ را حفظ کند تا از آسیبهای اقدام در مقابله با تروریسم جهانی مصون بماند.

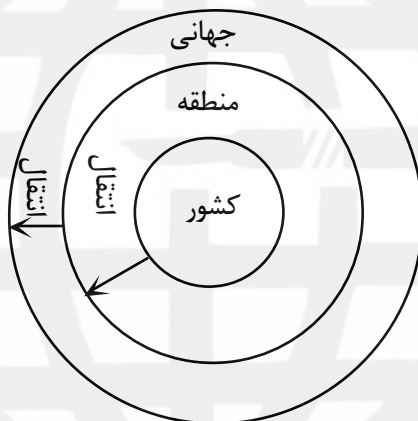
نتیجه گیری

ایالات متحده آمریکا کماکان به عنوان هژمون مسلط جهانی عمل می کند. اگر چه حیثیت و شأن ایالات متحده بر اثر حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر به شدت مورد تهدید قرار گرفته و آسیب دیده است، اما این کشور سعی کرد تهدیدها را به فرصت تبدیل کند. آمریکایی شدن جهان به زعم آمریکا به دلیل برتری جویی یک جانبه آمریکا در عرصه نظام بین الملل و عدم توجه یکسان به فاکتورهای مادی و معنوی، تا حدود زیادی رفتارهای تروریستی علیه آمریکا را تطهیر و آن رفتارها را مبتنی بر اقامه ادله می کند. به همین دلیل، بازنگری در سیاست گذاری خارجی این کشور ضروری به نظر رسید که این بازنگری از زمان

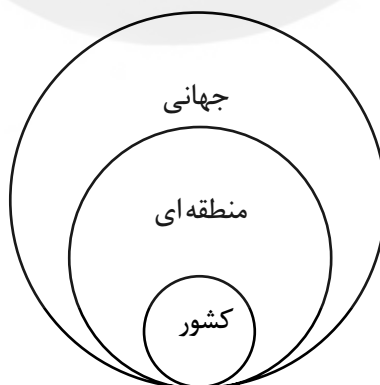
وقوع حوادث یازدهم سپتامبر به بعد شروع و مورد توجه جدی قرار گرفته است. در محیط جنگ سرد جدید، ایالات متحده در حال بازبینی برنامه های جهانی و فرامرزی خود است تا پا در دوره پسا جهانگرایی Post-Globalism بگذارد. به همین منظور، تولید متون، تئوری سازی و سیستم سازی در آمریکا به شدت مورد توجه قرار گرفته است. این کشور، سعی می کند که در جبر انتقال از پروژه جهانگرایی به مقابله با تروریسم جهانی، واکنشهای خود را عالمانه و محتاطانه تنظیم کند. در این زمینه تاکنون نزدیک به ده هزار صفحه متون علمی تولید شده است و پژوهشگران درجه یک روابط بین الملل به نظریه پردازی در مورد علل، عوامل و چگونگی مقابله با تهدیدهای بدون مرز، اما با آسیب رسانی بسیار بالا مانند تروریسم ضد آمریکایی پرداخته اند. در همین زمینه، سعی می شود که یک سیستم سازی بین المللی صورت پذیرد تا ایالات متحده بتواند حوزه عمل و میدان بهره برداری خود را در تأمین منافع ملی گسترش دهد. اقدامات و برنامه ریزیهای ایالات متحده در فرآیند جهانی شدن و مقابله با تروریسم جهانی ضد آمریکایی، آموزه ای است برای کشورهای جنوب که هنوز در شناخت متدولوژیک بحرانها، با مشکلات جدی مواجه اند. هنگامی که دانشجویان دانشگاهها از ویژگی مشاهده علمی و بررسی مبتنی بر بنیادهای روش شناسانه بهره مند نباشند و ارزشهای فردی و داوریهایی توده ای بر تحلیلهایشان حاکم شود و توان نخبگان علمی و دانشگاهی در زاویه نگرانیهای معاشی و مقامی تفسیر و تبیین شود، آنگاه بدنه کلان نظام سیاسی کشورهای جنوب از معیارهای عالمانه و دانشگاهی فاصله گرفته و به همین علت منافع ملی از متن به حاشیه منتقل می شود و آسیبهای ناخواسته به شدت متن را تضعیف می کنند. □



شکل شماره ۱: تأثیر مثلث قدرت آمریکا بر تشکیل مربع فرهنگ جهانی آمریکایی و ترویج آن در نظام بین الملل



شکل شماره ۲: تأثیر و وضعیت تصمیم گیریهای غیر علمی بر سطوح میانی و کلان



شکل شماره ۳: ارتباط علمی و منطقی سطوح کلان، میانی و خرد در تصمیم گیریهای علمی بازیگران سیاسی

پاورقیها:

1. Glenda Abramson, "Introduction," *Israel Studies*, Vol. 5, No. 1, Spring 2000, p. VII.
2. Post-Cold War Era.
۳. یان ندرین پیترز، «فوکویاما و دموکراسی لیبرال، پایان تاریخ»، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰، شماره ۴۴-۴۳، ص ۴۳.
4. Francis Fukuyama, "The Trouble With Names," *Foreign Policy*, No. 119, Summer 2000, p. 59.
5. CIA, *The World Factbook 2002*, United States, [www.odci.gov/ Publication/ Factbook](http://www.odci.gov/Publication/Factbook).
۶. منعم العمار، «العولمة و دورها فی تهمیش النظام الاقليمي العربي»، قضايا استراتیجیة، العدد ۲، یونیو ۲۰۰۰، ص ۶۵.
7. Stefano Silvestri, "Global Security after 11 September," *The International Spectator*, Vol. XXXI, No. 3, July-September 2001, p. 5.
8. Suzanne Nossel, "Retail Diplomacy: The Edifying Story of UN Dues Reform," *The National Interest*, No. 66, Winter 2001/02, p. 94.
۹. سید سعیدپور نقاش تهرانی، «مجمع اقتصاد جهانی و بررسی اجلاس سی ام در داووس (تحلیلها و گزارشها)»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، ص ص ۲۴۲-۲۳۹.
10. Martha Crenshaw, "Why America? The Globalization of Civil War," *Current History*, Vol. 100, No. 650, December 2001, p. 425.
11. *Ibid.*
12. *Ibid.*, p. 432.
13. *Ibid.*, pp. 427-428.
14. Kennet N. Waltz, "Globalization and American Power," *The National Interest*, No. 59, Spring 2000, p. 47.
15. Martha Crenshaw, *op.cit.*, p. 428.
16. Joseph S. Nye, "Seven Tests, Between Concert and Unilateralism," *The National Interest*, No. 66, Winter 2001/02, p. 5.
17. Stefano Silvestri, *op.cit.*
18. Shibley Telhami, "Understanding the Challenge," *The Middle East Journal*, Vol. 56, No. 1, Winter 2002, p. 17.
19. United Nations, *Resolution 1373, S/RES/1373(2001)*
20. Stefano Silvestri, *op.cit.*, p. 7.

۲۱. موردی که جوزف نای به درستی بر آن تأکید دارد بنگرید به:

-Joseph S. Nye, *op.cit.*

22. *Ibid.*

23. Ivo H. Daalder and James M. Lindsay, "Nasty, Brutish, and Long: America's War on Terrorism," *Current History*, Vol. 100, No. 650, December 2001, p. 404.

24. Joseph S. Nye, *op.cit.*, pp. 10-13.

۲۵. جورج بوش در سخنان مورخ هفتم اکتبر ۲۰۰۱ خود بر این نکته تأکید می کند که ایالات متحده آمریکا دوست ملت افغانستان است و ما دوست یک میلیارد مسلمان جهان هستیم. آمریکا، دشمن کسانی است که به تروریسم کمک می کنند و دشمن تبهکارانی است که با ارتکاب جنایات به نام دین اسلام، این دین بزرگ را بد نام می کنند. ر.ک: اعلان بوش الحرب علی افغانستان، شوون الاوسط، رقم ۱۰۵، شتاء ۲۰۰۲، ص ص ۲۵۹-۲۵۸.

26. Daniel Pipes, "Who Is the Enemy?," *Commentary*, Vol. 113, No. 1, January 2002, p. 21.

27. After 11 O'Clock Decision.

28. Ivo H. Daalder, *op.cit.*, p. 403.

۲۹. دانیل پایپز Daniel Pipes در پژوهشهای پیمایشی خویش ادعا می کند براساس داده های تصادفی، پژوهشهای میدانی، مشاهده و افکار عمومی؛ خشونت طلبان اسلامی رقمی حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد از مجموع جمعیت مسلمانان یک میلیاردی جهان را تشکیل می دهند. یعنی حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیون نفر در سراسر جهان. ر.ک: Daniel Pipes, *op.cit.*, p. 21.

30. Daniel Pipes, *op.cit.*, p. 26.